

برای همه ایرانیان» باقی گذاشت. عدم حضور زنان، اقلیت‌های دینی و اشخاصی با تفکر متفاوت در هیأت دولت و حتی سطح معاونان وزرا هم این ناامیدی را تقویت کرد.

اما سال گذشته در هنگامی که دبیرکل جبهه مشارکت با دبیرکل جمعیت مؤتلفه نامه‌نگاری می‌کردند اتفاقی افتاد که حتی بدبین‌ترین اشخاص هم تصورش را نمی‌کردند و آن نیز جواب خام و شتابزدهٔ وفا تابش^۱ بود به نامهٔ ابراهیم یزدی به محمدرضا خاتمی که وی و حزب متبوعش را خارج از حاکمیت و فاقد صلاحیت برای اظهار نظر و شرکت کردن در آن نامه‌نگاری دانست. حال حدود یک سال پس از آن ماجرا همان ابراهیم یزدی در ردیف اول بر صندلی می‌نشیند و در کنگره جبههٔ مشارکت به سخنان همان محمدرضا خاتمی گوش می‌دهد و محمدرضا خاتمی و جبههٔ مشارکت نیز این بار او را دارای صلاحیت دانسته و خودشان دعوتش می‌کنند زیرا به او، همفکرانش و مردمی که طرفدار آنان هستند برای شرکت کردن در انتخابات احتیاج دارند. ولی این نیاز تا چه زمانی ادامه دارد؟

سهراب مستوفی

یادداشت‌ها:

۱. در نظرسنجی که جبههٔ مشارکت در آبان سال ۱۳۸۰ انجام داد ۷۵٪ از شهروندان دیدگاه خود را به هیچ‌کدام از گروه‌های داخل نظام نزدیک نمی‌دیدند.

۲. وی تنها فردی بود که از جمع ملی - مذهبی‌ها به مجلس راه یافته بود.
۳. عضو دفتر سیاسی جبههٔ مشارکت در آن زمان.

از کابل تا گروزنی، و بالعکس

آمیزه‌ای از ملاحظات سیاسی و بروز فزایندهٔ فجایع انسانی در بخش‌های وسیعی از جهان، باعث آن شده است که جنگ چین و مظالم روسیه در آن به دست فراموشی سپرده شود.

توماس دِ وال، ناظر و مخبر تحولات چینستان که چندی پیش نیز همراه با یکی از همکارانش کتاب درخور توجهی در این زمینه منتشر کرد^۱ در مقالهٔ ذیل^۲، ضمن تذکر آخرین تحولات حوزهٔ مزبور در اشاره به تحولات نسبتاً مشابهی که در افغانستان جریان داشت، این پرسش را مطرح می‌کند که آیا نادیده انگاشتن یک چنین تحولاتی و لهذا فقدان هر گونه سعی و تلاش برای حل و فصل مسألت آمیزشان، با خطر سرریز و فوران آن‌ها در سطوحی به مراتب گسترده‌تر توأم نمی‌باشد؟

کاوه بیات

چهارده سال پیش ارتش شوروی از افغانستان خارج شد و زمام امور آن را به نجیب‌الله، چهره مورد نظر مسکو سپرد. در فوریه ۱۹۸۹ بوریس گروموف، آخرین سرباز روس در خاک افغانستان در آیینی نمادین از روی پل فلزی ترمذ بر رود آموی، به شوروی برگشت و صلح اعلان شد.

البته لازم به توضیح نیست که جنگ خانمه نیافت؛ در پی عقب‌نشینی روس‌ها جنگ داخلی بی‌رحمانه‌ای آغاز شد که پس از چند سال زد و خورد میان فرماندهان مختلف بالاخره به چیرگی طالبان و القاعده منجر گردید.

اینک میان رخدادهای فوق‌الذکر و تحولات جاری در چین - یکی دیگر از قربانیان قدرت نظامی روسیه - تشابه نگران‌کننده‌ای به چشم می‌خورد. اگر چه این تشابه دقیق نیست و روسیه به هیچ وجه قصد ندارد که چینستان را به حال خود رها سازد ولی از برخی جهات این قیاس چندان هم بی‌راه نیست.

مسکو تصمیم گرفته است که جنگ خود را به یکی از کارگذاران محلی کنترات دهد؛ نقش نجیب‌الله به احمد قادروف، یکی از شورشی‌های سابق چین واگذار شده است، که پس از تغییر موضع در انتخابات قبلی ۵ اکتبر ۲۰۰۳ به ریاست جمهوری چین «انتخاب» شد.

ولادیمیر پوتین امیدوار است که بتواند تا پیش از موعد انتخاب مجدد خود به ریاست جمهوری روسیه در بهار آینده از تعداد

نیروهای روسی مستقر در چینستان بکاهد و بخشی از «بار امنیتی» فعلی را به نیروی ۱۲ هزار نفره قادروف بسپارد.

از آنجایی که شورشی‌های استقلال طلب هنوز شکست نخورده‌اند، این به معنای آن است که چین‌ها یک جنگ داخلی در پیش خواهند داشت؛ همانند افغانستان و نتایج این جنگ داخلی - همانند افغانستان - هم برای منطقه و هم برای جهان، موضوع در خور توجهی است.

چینستان نیز مانند افغانستان در طول نه سال گذشته، صحنه خشونت بی‌حد و حصر بوده است؛ یکی از آثار این پدیده برآمدن نسل جدیدی از مبارزان جوان و تندرو است که بسیاری از آنها رادیکالیسم اسلامی را انتخاب کرده و اهداف رویارویی خود را در عرصه‌ای به مراتب گسترده‌تر از حوزه چین - مثلاً در مسکو - جستجو می‌کنند.

مسکو با این اقدام یکجانبه در انتصاب یک حکمران محلی، نشان داده است که دیگر امیدی به یک راه‌حل سیاسی و دموکراتیک ندارد.

در میان رشته جنگ‌هایی که برای تقسیم میراث اتحاد شوروی صورت گرفت نخستین جنگ در چین در فاصله سال‌های ۹۶-۱۹۹۴ از نقطه نظر خشونت و بی‌رحمی، رتبه اول را داشت.

جوهر دودایف، نخستین رهبر استقلال طلب چین در این مرحله، یک چهره تمام عیار شوروی بود؛ یک کمونیست وفادار و افسری ارتشی که ناگاه روی به ناسیونالیسم آورده بود. آنچه جنگ اول چین را از درگیری‌های مشابه در تاجیکستان، قراباغ و ابخازیه متمایز ساخت، میزان خشونت آن بود. در واقع چنین به نظر می‌آید که ارتش روسیه تمامی نیروی مخربی را که در خلال جنگ سرد در سینه حبس کرده بود بر سر این جمهوری شوروی خالی کرد.

جنگ دوم چین که در سال ۱۹۹۹ آغاز شده و تا کنون بیش از ۵ هزار تلفات بر روس‌ها - و در همین حدود نیز بر مبارزین چین - وارد کرده است نیز از لحاظ بی‌رحمی و خشونت، مشابه نمونه اول آن است.

با حمله مبارزان چین به یک سالن نمایش در مسکو و به گروگان گرفتن تماشاچیان در سال گذشته، نخستین نشانه‌های نوع جدیدی از درگیری بروز کرد؛ در خلال این ماجرا در پی هجوم نیروهای ویژه روسیه بیش از ۱۲۰ نفر از گروگان‌ها و گروگانگیرها کشته شدند.

چچن‌های جوانی که دست به این اقدام زدند در تقلید از حماس و جهاد اسلامی، نوارهای ویدئو به شبکه الجزیره ارسال داشته و حتی نوارهایی به نوشته‌های عربی بر سر بسته و از شهادت و اسلام سخن گفتند. آنها دیگر از نوع ناسیونالیست‌های برآمده از فروپاشی شوروی نبوده و هدف سیاسی مشخصی را نیز دنبال نمی‌کردند.

پوتین از دو راه به حذف مسئله چین از ذهن و وجدان روسیه توفیق یافته است؛ یکی از طریق باز داشتن رسانه‌های روسیه از گزارش تحولات آن سامان و دیگری نیز از طریق توصیف این درگیری به یکی از جبهه‌های «جنگ بر ضد ترور» و بن‌لادن که تا حدی به خنثی کردن انتقادات غربی‌ها کمک کرده است.

در این درگیری یک ارتباط القاعده‌ای وجود دارد. تعدادی از داوطلبان و مقادیری پول سعودی به این حوزه راه یافته ولی این ارتباط هنوز بی‌سرنوشتی است. جنبه‌ای ایدئولوژیک دارد تا عملی. وضعیت کوهستانی ججستان مانع از راهیابی گسترده داوطلبان به آن است و علاوه بر این



اکثر چچن‌ها به رغم نفرت فراوان از ارتش روس‌ها، هنوز هم به طریقت‌های صوفی خود سر سپرده‌اند و به مبلغان مذهبی بیگانه روی خوش نشان نمی‌دهند.

مسئله چچن به نحوی فزاینده و تدریجی کل جامعه روس را رو به تباهی می‌برد؛ «جنگ با تروریسم» پوتین دست او را در سرکوب رسانه‌های روسیه که در زمان یلتسین رونق و حیات خاصی داشتند، باز گذاشته و در حالی که جنایت و خشونت هر روز در ارتش روسیه بیشتر می‌شود، بسیاری از تلاش‌های پیشین برای اصلاح ارتش و ساختار نظامی روسیه به دست فراموشی سپرده شده است.

یکی دیگر از آثار بحران چچن بر سیاست روسیه آن است که موضوع مقابله با خطر تروریسم به وسیله‌ای راحت جهت توجیه استبداد تبدیل شده است. روسیه پوتین در قیاس با روسیه یلتسین، کشوری به مراتب غیرمتساهل‌تر است. آراء کینه‌توزانه و نفرت‌بار نسبت به چچن‌ها بدون کوچکترین مانعی ابراز می‌شود؛ در یکی از مناظره‌های اخیر بنگاه سخن‌پراکنی بریتانیا - بی‌بی‌سی - در برابر الکسی میترو فانوف قرار گرفتیم؛ یکی از اعضای مجلس روسیه که به راحتی گفت «پوتین شانس خود را در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۱ از دست داد؛ وی می‌بایست در این هنگام که آمریکا مشغول بود، چچنستان را به کلی از صحنه روزگار حذف کند.»

وجه ناسف انگیز کار آن است که اگر نیرویی به حل و فصل سیاسی این مسئله مایل باشد، چچنستان در حال حاضر آمادگی پذیرش یک چنین راه‌حلی را دارد. عدم تمایل عمومی چچن‌ها به حمایت از هر دو طرف درگیر یکی از مهم‌ترین دگرگونی‌های حاصله در سال‌های اخیر است.

در یک نظرسنجی که در ماه مه توسط بخشی جامعه‌شناسی دانشگاه گروزنی و با همکاری یکی از شرکت‌های نظرسنج روسیه انجام گرفت از دو گرایش متعارض سخن به میان آمد: پس از تجارب فاجعه بار سال‌های دهه ۱۹۹۰ اکثر مردم عادی چچنستان از اندیشه استقلال دست شسته‌اند، ولی همان‌ها، نظامیان روسیه را بزرگترین مشکل روزمره خود می‌دانند.



ناپدید گردد، چه عواقبی که می‌تواند به دنبال داشته باشد.

یادداشت:

1. Carlotta Gall and Thomas De Waal, *Chechnya. A Small Victorious War*, Pan, 1997
2. Thomas De Waal, "In Chechnya; Echoes of Afghanistan", *Baltimore Sun*, Nov.30, 2003

نهضت جنگل

«بنیاد پژوهشی فرهنگی میرزا کوچک خان جنگلی» که در آذر ۱۳۸۰، به مثابه یک نهاد مستقل مدنی در جهت پژوهش در تاریخ معاصر ایران و نقش نهضت جنگل در آن تأسیس شده است، برای بازسازی خانه میرزا کوچک خان جنگلی در رشت و تبدیل آن به یک موزه و کتابخانه تخصصی مجموعه تلاش‌هایی را آغاز کرده است.

در بیشینهٔ مبارزات و از خودگذشتگی‌های ایرانیان در جهت چیرگی بر استبداد و کوتاه کردن دست بیگانگان از مقدرات کشور، نهضت جنگل با تمامی اُفت و خیزهایش، از جایگاه شاخص و تعیین کننده‌ای برخوردار است. لهذا جای آن دارد که با اقداماتی چون پشتیبانی از اهداف بنیاد و کمک مالی - از

این برآورد از امکان یک راه‌حل خیر می‌دهد؛ یک «نقشه راه» که می‌تواند بر خواست این اکثریت خاموش و بی‌دفاع در برابر گروه‌های نظامی استوار گردد. برای شروع نیز شورشی‌ها باید از ادعای استقلال دست بردارند؛ استقلالی که با توجه به ویرانه‌های بر جای مانده از جنگ‌های اخیر معنای روشنی هم ندارد.

در مقابل روسیه نیز باید که ناظران بین‌المللی را به چغنستان فراخواند و تحت نظارت آنها، راه را برای سرمایه‌گذاری و شکل‌گیری یک روند سیاسی مبتنی بر سنن تصمیم‌گیری جمعی و نه لات‌بازی سرانی چون قادروف فراهم سازد. چغنستان نه به یک رهبر که به مجموعه‌ای از رهبران احتیاج دارد و یک نظام حکومتی پارلمانی با وضعیت فعلی آن تناسب بیشتری دارد تا یک نظام مبتنی بر اقتدار ریاست جمهوری.

هر که قواعد این بازی را پذیرفته و خشونت را نفی کند، باید که بتواند در این فرآیند شرکت کند.

و بالاخره آن که مسئولیت چغنستان را باید کسی پذیرا گردد. روسیه همان گونه که تحولات بعد از جنگ افغانستان نشان می‌دهد، بیش از حد به فراموشی مایل است، حال آن که همین ماجرای افغانستان نشان دهندهٔ آن است که اگر کشوری در حوزهٔ تاریخ خشونت